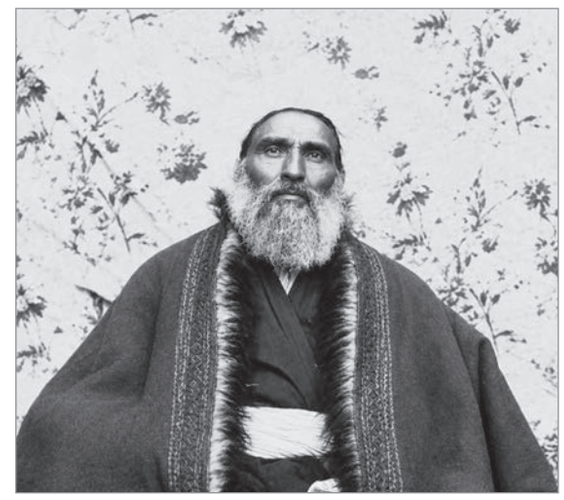










ادامه از صفحه ۸

○ مَن هُم؟ (اصحاب خاص میرزا چه کسانی بودند؟)

• در نقل نبود و تعیین نکردند. [به‌طورکلی گفتند:] اصحاب میرزا. لابُد اصحاب موجّه میرزا و رجالی که اهل حلّ و عقد بودند. البته از مشاوران میرزای شیرازی در مسائل عقلی [و سیاسی] نام دو نفر را شنیده‌ام: یکی مرحوم آقا سید عبدالمجید گروسی[۱۰] که در ایام تنباکو در همدان بود. می‌گویند میرزا هنگام بازگشت او به ایران فرموده بود: «علم و عقل به ایران منتقل شد!» آسید عبدالمجید گروسی در واقع همان است که مرحوم آقای خمینی وقتی به‌تناسب بحث، اسم مجاهدین خلق را برد، از او صحبت کرد.

○ که یک یهودی آمده بود، مسلمان شده بود و خیلی جانماز آب می‌کشید. ایشان به او گفته بود، ما که یک‌عمر است مسلمانیم مثل تو این‌قدر [مقدس نیستیم].

• بله همان است. مشاور دیگر میرزا، مرحوم آسیدحسین رضوی قمی (صدرالحُفّاظ، جدّ خاندان رضوی: جدّ آسید محمدصادق رضوی و پدر میر سیدعلی رضوی است) که مردی خیلی عاقل و مدبری بود. او کسی است که مورد اجماع طرفین بود؛ یعنی هم مشروطه‌خواهان و هم مخالفین مشروطه او را قبول داشتند.[۱۲] به او صدرالحُفّاظ می‌گویند؛ به‌جهت سمت ایشان در آستانه قم.

○ ایشان در عصر مشروطه کجا بود؟

• در تهران؛ در جریان تنباکو، اصحاب میرزا دو دسته بودند: گروهی معتقد بودند صدور حکم تحریم به مصلحت نیست؛ زیرا نفوذ انگلیس زیاد است و ممکن است [برای ترورِ] میرزا، ایشان را مسموم کنند و حوزه و شیعه از وجود ایشان محروم شود. در مقابل، مرحوم آقامیرزا محمد فشارکی اصرار بر اقدام داشته و می‌گفته: «در برابر مصالح عالیه اسلام، جان میرزا ارزشی ندارد؛ اگر میرزا هم در این راه کشته شود، چه باک! مسئله اهمّ از این حرف‌هاست».

سرانجام میرزامحمد فشارکی تصمیم می‌گیرد، خودش مستقیماً نزد میرزا برود. وارد اندرونی می‌شود و با همان ترتیبی که همیشه داشتند، باکمال ادب و دوزانو می‌نشیند و عرض می‌کند: «من استدعایی از آقا دارم؛ تمنا دارم حقوق استادی که بر گردن من دارند را به میزان چند دقیقه اسقاط بفرمایند تا من بتوانم بی‌پروا عرضم را برسانم!» میرزا می‌فرماید: «اسقاط کردم».

میرزامحمد فشارکی پایش را جابه‌جا می‌کند و از حالت خاضعانه بیرون می‌آید و می‌گوید: «سید! چرا معطلی؟! می‌گویی کشته می‌شوم؟ نهایت آرزوی ما این است که استاد ما در راه دفاع از اسلام به شهادت برسد!»

میرزا با آرامش در پاسخ می‌فرماید: «من مدت‌هاست قصد این اقدام را دارم؛ لکن می‌خواستم کار به دست دیگری رقم بخورد. امروز صبح به سرداب مقدس مشرف شدم و در آنجا این حالت دست داد و جوابش (استفتای منجر به تحریم) را نوشتم.» (این پاسخ همان فتوایی بود که به ایران مخابره شد و همین که می‌گویند: به عنایت حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بوده).

○ و البته خود فتوا هم تعبیر «محاربه با امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» دارد؛ نمی‌گوید: «یَحرُمُ».

• بله، لحن فتوی هم یک لحن خاصی است.

بخش ششم: نگرانی میرزا پس از پیروزی؛ تضعیف اقتدار شیعه یا بیداری استعمار؟

معروف است که میرزا پس از لغو امتیاز و پیروزی نهضت، نه‌تنها مسرور نبود، بلکه گریست. مرحوم شهید مدرس، کتابی دارد به‌نام «کتاب زرد» که کتاب مهمی هم هست. پاره‌هایی[قسمت‌هایی] از این کتاب، توسط نوه دختری ایشان (آقای مدرّسی) منتشر شده است. ایشان می‌نویسد: من بعد از پیروزی نهضت تنباکو، خدمت میرزا رسیدم و توقع داشتم که ایشان خوشحال و مسرور باشد؛ ولی دیدم نگران است.

○ این را مرحوم مدرس می‌گوید؟!

• بله؛ شهید مدرس رحمه‌الله یک دوره‌ای در اواخر عمر میرزای شیرازی، شاگردی ایشان را کرده است.

بله؛ در شرح‌حالش نوشته که در آن اواخر، ایشان را دیده است. خلاصه، مدرس استعجاب و اظهار شگفتی می‌کند که پیروزی نهضت باید مایه مسرّت شما باشد، پس چرا نگرانید؟

میرزا می‌گوید: «دشمنان تا امروز کانون اصلی قدرت اسلام و مذهب را نمی‌شناختند؛ اما از امروز به قدرت مرجعیت و روحانیت پی برند و از این پس، این کانون را هدف قرار خواهند داد.» بعد به مدرّس می‌گوید: سید تو نگذار که چنین شود...

بعضی به‌اشتباه تصور می‌کنند که ناراحتی میرزا از باب پشیمانی بود. این برداشت، نادرست است؛ بلکه ناراحتی میرزا از سر اضطرار بود. ایشان از اینکه مجبور شده بود دست به این اقدام بزند، خرسند نبود؛ می‌فرمود: «ما یک پادشاه اسمی شیعه در دنیا در برابر کفار و بیگانگان داشتیم و با این اقدام ناچار شدیم، او را تضعیف کنیم و بشکنیم.» میرزا همانند طبیبی بود که مجبور شده، پای بیماری را قطع کند؛ کار لازم بوده؛ اما قطع عضو، با درد و رنج همراه است. میرزا می‌دانست که به دنبال تضعیف حاکمیت ملی، عوارض ناگواری ممکن است پیش بیاید و می‌گفته: صلاح نیست که ما ناصرالدین‌شاه را بکوبیم؛ لذا اول به او نامه می‌نویسد [تا شاه دست از لجاجت بردارد و غائله ختم شود]؛ اما ایشان در ادامه می‌بینند که وضع به‌گونه دیگری است که اگر فتوای [به تحریم] ندهد، یک چیز [خطرناکی می‌شود]؛ لذا از باب دفع افسد به فاسد، این فتوا را می‌دهد.

○ حضرت‌عالی خاطرات معیّرالممالک را ملاحظه فرموده‌اید؟

• ایشان هم نکات خاصی درباره نهضت تنباکو نقل می‌کند. اتفاقاً مایل بودم خاطراتش را ببینم؛ ولی هنوز ندیده‌ام؛ اما من با خود معیّرالممالک صحبت کردم.

○ همان دوستعلی‌خان را می‌فرمایید؟

• بله؛ یکی از آشنایان ما با او مربوط بود. به من گفت که معیّرالممالک مطالب دست اوّلی راجع به ناصرالدین‌شاه دارد؛ لذا من مایل شدم، او را ببینم...

○ از اینکه وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید، متشکرم.

ویرایش و تنظیم: حمید کرمی

• پی نوشت

۱. این بخش با استفاده از کتاب «فراتر از روش آزمون و خطا...» نوشته استاد علی ابوالحسنی (منذر) تدوین یافته است (ر.ک: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۹، صص ۶۹-۷۱).

۲. «ملافتحعلی سلطان‌آبادی رحمه‌الله» (۱۲۴۰-۱۳۱۸ ق)، از علما و عرفای بزرگ شیعه در قرن ۱۴ قمری و از شاگردان میرزای شیرازی رحمه‌الله بود. این عالم ربانی و صاحب کرامات با اینکه مربی اخلاق و استاد معرفت بود، از خدمت به مردم و اهتمام به مسائل اجتماعی و توجه به آبادانی غافل نبود.

۳. اصل این واقعه را آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم رحمه‌الله در کتاب حقائق الأصول (ج ۱، ص ۹۵-۹۶) ذیل یک «فائده» چنین آورده است: «فائدة: حدّث بعض الأعاظم دام تأییده أنه حضر یوماً منزل الآخوند (ملا فتحعلی رحمه‌الله) مع جماعة من الأعیان منهم السید إسماعیل الصدر رحمه‌الله والحاج النوری صاحب المستدرک رحمه‌الله والسید حسن الصدر دام ظله فتلا الآخوند رحمه‌الله قوله تعالی: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ ... الآية﴾ [حجرات: ۷] ثم شرع فی تفسیر قوله تعالی فیها: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ ... الآية» وبعد بیان طویل فسرها بمعنی لمّا سمعوه منه استوضحوه واستغربوا من عدم انتقالهم إليه قبل بیانه لهم، فحضروا عنده فی الیوم الثانی ففسرها بمعنی آخر غیر الأول فاستوضحوه أیضاً وتعجبوا من عدم انتقالهم إليه قبل بیانه، ثم حضروا عنده فی الیوم الثالث فکان مثل ما کان فی الیومین الأولین ولم یزالوا علی هذه الحال کلما حضروا عنده یوماً ذکر لها معنی إلی ما یقرب من ثلاثین یوماً فذکر لها ما یقرب من ثلاثین معنی وکلما سمعوا منه استوضحوه وقد نقل الثقات لهذا المفسر کرامات قدس‌الله روحه».

۴. ر.ک: جرعه‌ای از دریا، ج۴، ص۴۴۹.

۵. ملاعلی معصومی همدانی (زاده ۲۲ شهریور ۱۲۷۳ هـ.ش - درگذشته ۳۱ تیر ۱۳۵۷ هـ.ش) معروف به «آقای آخوند» مجتهد، فقیه، اصولی و عارف شیعه ایرانی بود.

۶. آیت‌الله سیدمحمد علم‌الهدی نقوی کابلی» (۱۲۸۸-۱۳۶۸ ق)، فقیه و محدث بزرگ شیعه در قرن ۱۴ هجری و از شاگردان سیدمرتضی کشمیری و میرزاحسین نوری رحمهما‌الله بود. آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، او را به‌عنوان وکیل خود در شهر ملایر قرار داد. این عالم ربانی با وجود اینکه نابینا بود، با پشتکار و حافظه قوی، در علوم مختلف اسلامی از جمله فقه و اصول و حدیث تسلط یافت و آثاری از خود به‌جای گذاشت. او از استادان و مشایخ روایی آیت‌الله مرعشی نجفی رحمه‌الله محسوب می‌شود.

۷. در کتاب جرعه‌ای از دریا ج۲ ص ۲۷۹ این حکایت این‌گونه نقل شده است:

این قضیه را آقای آخوند ملاعلی همدانی از آقای اراکی و ایشان هم از آقای علم‌الهدی م‌لایری و ایشان نیز از آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی رحمهم‌الله نقل می‌کرد. آقای آخوند این قصه را با واسطه آقای اراکی نقل می‌کرد و می‌فرمود: بعد هم خودم رفتم و قصه را از آقای علم‌الهدی ملایری پرسیدم و ایشان عین نقل آقای اراکی را بدون تفاوت برای من نقل نمود.

آخوند ملافتحعلی می‌فرمود: زمانی که در اراک بودم، با طلبه‌ای هم‌حجره بودم. یک وقت از نظر مالی خیلی در مضیقه و فشار قرار گرفتم. با خود گفتم که بروم و از کسی پول قرض کنم تا قدری فشارها کم شود. در راه، استخر طبیعی آبی بود و زنی مشغول رخت‌شویی بود. از جلو او رد شدم. شنیدم این ابیات را خواند:

دیده‌ای باید سبب سوراخ‌کن/ تا حُجُب را برکَنَد از بیخ و بن

تا مسبّب بیند اندر لامکان/ هرزه داند جهد و اکساب و دکان

از مسبّب می‌رسد هر خیر و شر/ نیست اسباب و وسایط ای پدر

من به ذهنم آمد که این زن چرا این شعر را خواند؟ اگر مثلاً این زن عاشق‌پیشه است، باید شعر عاشقانه بخواند و اگر گرفتاری دنیوی دارد، باید شعری مربوط به دنیا بخواند. شعر عارفانه خواندن در حدّ این زن نیست. فهمیدم از ناحیه خداوند، به این زن الهام طبیعی شده است تا من متوجه شوم که نباید خدا را رها کنم و سراغ مردم بروم. من از قرض‌کردن منصرف شدم و گفتم: توکّل بر خدا می‌کنم.

به منزل برگشتم، دیدم در زنبیلی که درِ منزل آویزان بود، دو یا سه نان تازه و چیز دیگری قرار دارد. من آن را برداشتم و خوردم. فردا و پس‌فردا هم همین‌گونه شد. احتمال دادم این را رفیق من تهیه می‌کند و در آنجا می‌گذارد. وقتی چند روز ادامه پیدا کرد، از رفیقم پرسیدم که این غذاها را شما تهیه می‌کنید؟ گفت: نه. من هم جریان را برای او نقل کردم. بعد از اینکه جریان را برای او نقل کردم، دیگر در آن زنبیل چیزی ندیدم.

معروف است افشای مطالبی که جنبه سرّ دارد، سبب سلب آن نعمت می‌شود.

۷. آیت‌الله حاج سیّدحسین حائری فشارکی، معروف به «حائری کرمانشاهی» (متوفای حدود ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵ ق / ۱۳۲۵ ش)؛ فقیه، عالم متأله و برادرزاده و شاگرد خاص مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیّدمحمد فشارکی (فقیه نامدار مکتب سامرا) بود. وی سال‌ها در سامرا و نجف در کنار عموی خود زیست و از نزدیک شاهد تصمیم‌گیری‌ها و وقایع دوران میرزای شیرازی رحمه‌الله بود. از آنجا که آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه‌الله (مؤسس حوزه قم) یار غار و شاگرد ارشد مرحوم فشارکی بود، میان این دو بیت، پیوند وثیقی برقرار بود و مرحوم حاج آقا مرتضی حائری بسیاری از وقایع تاریخی و مشاهدات معنوی را مستقیماً از ایشان نقل کرده است. او سال‌ها در کرمانشاه مرجع امور دینی بود و در اواخر عمر به مشهد هجرت کرد و در همان جا درگذشت.



۸. در کتاب جرعه‌ای از دریا ج۱ ص ۵۵۴ این حکایت این‌گونه نقل شده است:

مرحوم حاج‌آقا مرتضی حائری رحمه‌الله از سیدحسین حائری رحمه‌الله نقل می‌کرد:

ایشان پیش عمویش، سیدمحمد فشارکی رحمه‌الله، بود و به کارهای او رسیدگی می‌کرد. یک وقت سیّدحسین به حمام می‌رود. عمویش هرچه منتظر می‌ماند که برای ناهار بیاید، نمی‌آید. سرانجام سیدحسین با تأخیر زیاد می‌آید. عمو علت تأخیر او را جویا می‌شود.

سیدحسین پاسخ می‌دهد: به حمّام رفته بودم. در آنجا آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی رحمه‌الله را دیدم که کیسه می‌کشید. نزد ایشان رفتم. ایشان پرسید: چه می‌خوانی؟ گفتم: رسائل. پرسید: نماز شب می‌خوانی؟ گفتم: نه. گفت: «طلبه باشی و نماز شب نخوانی؟! علیک بصلاة‌اللیل، علیک بصلاة‌اللیل، علیک بصلاة‌اللیل». انقلابی در من ایجاد کرد. آخوند کیسه کشید و به سمت منزل خودش رفت. من نیز کیسه کشیدم و به دنبال وی به راه افتادم. در منزل، آخوند مشغول خوردن آب‌گوشت شد و تعارف کرد که من نیز همراهی کنم. رسم بود که همگی در یک کاسه غذا می‌خوردند. چون آخوند بیماری سودا داشت، من رغبت نکردم. آخوند دستور داد که کاسه دیگری بیاورند و من هم مشغول خوردن شدم.

سیدمحمد فشارکی پس از شنیدن حرف‌های سیدحسین دست روی دست خود می‌زند و می‌گوید: «ای وای! آخوند این پسرم را از دست من گرفت. این تعلیمات، برای عجائز است، نه امثال تو طلبه. تو باید مرتّب درس بخوانی. اگر هم می‌خواهی سلوکی داشته باشی، دو جهت را باید در نظر بگیری: یکی اینکه در تمام کارهایی که انجام می‌دهی، بدانی یک موجودی که چیزی از او مخفی نیست، اعمال تو را زیر نظر دارد.

دوم اینکه موقعی که می‌خواهی بخوابی، شَطَبت را بکش و اعمال روزانه‌ات را در نظر بگیر. هرچه دیدی خلاف است، تصمیم بگیر که فردا آن را انجام ندهی. آقا هم سلوکش همین است.»

سیدحسین با سخن عمویش منقلب شد و تا آخر عمر به حرف او عمل می‌کرد.

۹. آیت‌الله میرزا حسنعلی مروارید (۱۲۹۰-۱۳۸۳ ش).

۱۰. آیت‌الله آقا سید عبدالمجید گروسی (متوفای حدود ۱۳۱۸ ق)؛ فقیه، ادیب، استاد مسلم خط شکسته نستعلیق و از شاگردان و معتمدان خاص میرزای بزرگ شیرازی در سامرا بود. وی به هوش سرشار، تدبیر سیاسی و پختگی در مسائل عقلی شهرت داشت و کاتب و تنظیم‌کننده نامه‌های حساس میرزای شیرازی به‌شمار می‌رفت؛ چندان‌که هنگام بازگشت او به وطن، میرزا فرمود: «علم و عمل به ایران رفت». ایشان پس از بازگشت، در همدان رحل اقامت افکند، مرجع امور دینی و اجتماعی مردم شد و در نهضت تحریم تنباکو نقشی محوری در غرب کشور ایفا کرد. مزار وی در بقعه شاهزاده حسین همدان قرار دارد.

۱۱. حاج سیدحسین رضوی قمی، مشهور به «صدرالحفاظ» (متوفای ۱۳۳۲ ق)؛ فقیه، حکیم و از شاگردان و معتمدان خاص میرزای بزرگ شیرازی در سامرا بود. وی علوم عقلی را در تهران نزد میرزا ابوالحسن جلوه و آقاعلی مدرّس قمشه‌ای فراگرفت و به همراه یار دیرینش، میرزا ابوالفضل تهرانی، به سامرا هجرت کرد. ایشان به‌سبب کیاست و درایت فراوان، در کنار سید عبدالمجید گروسی، از مشاوران عمده میرزای شیرازی در تصمیم‌گیری‌های حساس عقلی و سیاسی بود. او پس از بازگشت به تهران و در جریان حوادث مشروطه، به‌دلیل حُسن تدبیر، بی‌غرضی و اعتدال، چهره‌ای مصلح و مورد وثوق هر دو جناح (مشروطه‌خواهان و مخالفان) به‌شمار می‌رفت. وی جدّ اعلای خاندان رضوی در تهران است و مزارش در قم قرار دارد.

راهبردهای تبلیغ دین و ترویج معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام از دیدگاه آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی مدظله



• مدیریت استعدادها در طلبگی؛ توازن میان درس، تحقیق و تبلیغ

گاهی کسی در درس استعداد خیلی ممتازی دارد؛ ولی بیان تبلیغی چندانی ندارد؛ اثر تبلیغی‌اش قابل توجه نیست؛ امّا تأثیر علمی و تحقیقی ویژه‌ای دارد. این فرد باید کمتر مسافرت برود و ممحّض در درس باشد. گاهی برعکس است؛ شخص بیان خوبی دارد؛ صدای خوبی دارد؛ قدرت بحث و اقناع دارد و می‌تواند به هدایت و تبلیغ دین بپردازد؛ ولی درس و بحثش چندان قوی نیست. مسلّم است که وظیفه او امر مهم تبلیغ است که جایگاه بالایی است. گاهی اشخاص حد وسط هستند؛ مناسب است ایشان بین تبلیغ و درس جمع کنند؛ کتاب‌های‌شان را با خود ببرند و مطالعه داشته باشند و اگر بتوانند جلسه علمی برگزار کنند یا مباحثه‌ای داشته باشند که مطالب درسی از ذهن‌شان نرود، بسیار مطلوب است.

• روایت مقابله آیت‌الله میرزا محمود انواری با ضلالت

آقامیرزا محمود انواری (پدر آشیخ یحیی انواری رحمهما‌الله از علمای همدان و خیلی ملا و محترم و مورد قبول همگان بود. ایشان اطلاع پیدا می‌کند که در یکی از دهات اطراف همدان، شخصی مبلغ بهائیت پیدا شده و مردم را گمراه می‌کند. ایشان با آن جلالت شأن می‌گوید: من این‌جا بمانم برای چه؟ تمام شؤون خودش را رها می‌کند و به آن روستا می‌رود و در همان‌جا هم از دنیا می‌رود؛ ولی آن منطقه را از آن تبلیغات بهایی‌ها صاف می‌کند و آن ضلالت و اثر تلاش‌های آنان را از بین می‌برد.

• ضرورت برخورداری از نبوغ سیاسی در ورود به عرصه‌های سیاسی

(درباره مطرح‌کردن مسائل سیاسی بر فراز منبر) باید دید، وقتی که ما این مطالب را عنوان می‌کنیم، آیا واقعاً جامعه پذیرای آن است؟ این حرف‌ها را از ما قبول می‌کند؟ کار طلبه هدایت مردم است. وقتی شما مطلبی را بیان می‌کنید که عکس آن عملی می‌شود، عقلاً نباید وارد آن شد. باید شرایط را در نظر گرفت. این‌طور نیست که ما حرفی را بگوییم؛ حالا چه اثر کرد و چه نکرد. هرکسی نمی‌تواند وارد سیاست شود. سیاست نبوغ می‌خواهد. هستند کسانی که نبوغ سیاسی ندارند، وارد این بحث‌ها شده‌اند و متأسفانه به‌نحو مطلوب عمل نکرده‌اند.

• نقش فرصت‌های تبلیغی در احیای فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام

یکی از اختصاصات منحصر به فرد مکتب ما، حضرات ائمه اطهار و چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند.

بزرگان اهل سنّت هم به این جهت اعتراف دارند که چنین شخصیت‌هایی بی‌نظیر هستند؛ مثلاً جاحظ [از علما و مؤلفین بزرگ اهل سنت] با آن اعتقاداتش می‌گوید: «شما چه کسی را سراغ دارید که مانند حسن عسکری باشد؛ خودش، پدرش، جدش، و آباء او همه ممتازین افراد عالم‌اند.» [حضرت امام عسکری علیه‌السلام در موقع فوت جاحظ، ۲۲ سال داشته است و جاحظ در کمتر از این سنّ، حضرت را درک کرده و این جمله را درباره ایشان گفته است.]

خلاصه آنچه که در کتاب‌های ما از اهل‌بیت علیهم‌السلام به ودیعت گذاشته شده است، چه در معارف و چه در اخلاق و سنن و رشته‌های دیگر، غنی‌ترین معارف است که هیچ‌گونه کمبودی ندارد و اگر این معارف برای مردم منعکس شود، به‌دلیل اینکه مطابق فطرت است، بهترین اثر را در هدایت آنها دارد.

چه‌بسا اگر یک نفر هدایت شود، در اثر هدایت او، نسل بعدی او هم تا مدت‌ها هدایت می‌شوند و این خدمت، مرهون کسی است که این اقدام را انجام داده است. امروز در مقابل اختلالاتی که عناصر فاسد از این طرف و آن طرف در مقابل مکتب دارند و به هر قیمتی می‌خواهند مکتب را بکوبند، منعکس‌کردن این معارف، بزرگترین تجهیزات برای جلوگیری از آنهاست که البته وقتی با اخلاص همراه باشد، مورد تأیید خداوند قرار گرفته و إن‌شاءالله به دنبال آن موفقیت خواهد بود.

• اصول احیای شب‌های قدر و مدیریت مراسم

۱. در برگزاری عمومی مراسم شب‌های قدر باید ظرفیت و اقتضای حال عموم مخاطبین را در نظر گرفت و اهمیت این شب، نباید موجب تحمیل انجام مستحبات بر دیگران شود.

۲. مناسب است با شیوه و بیانی مناسب، اهمیت احیای این شب بیان شود؛ این امر می‌تواند در عموم مردم انگیزه ایجاد کند برای احیا و انجام اعمال دیگر این شب بزرگ.

۳. خوب است مؤمنین در شب‌های قدر به مطالعه کتب علمی و دینی نیز بپردازند و سعی کنند، احکام شرعی خود را بیاموزند.

۴. هرچند ایام شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام باید باشکوه برگزار شود؛ اما نباید مانع انجام اعمال شب‌های قدر باشد.

بیانات معظّم‌له در آستانه ماه رمضان ۱۳۷۷/۹/۲۵

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله شبیری زنجانی مدظله